

بر آبهای مرده مروارید (۱۳۵۴)

---

**Upon the Dead Waters of Pearl (1975)**



## سرود باد

مرگ پرنده باد است  
وقتی که در میان قفس

- ناچار -

خاموش می نشیند  
و گوش می دهد،  
آواز میله ها را در باد.

آه ای پرنده بگذار  
تا بادها ترا بسرایند.

بهار ۴۶

## **The Wind's Song**

The bird's death is the wind  
when inside the cage perforce  
silent he sits  
ears upon  
the song of the bars in the wind.  
Ah bird  
let the winds sing you out.

## بر آبهای مرده مروارید

نام تو را به خاک نوشتند  
و خاک زخم شد

وقتی که اسب هر شبه با زین واژگون  
از بیشه‌های زخم‌گذر می‌کند،  
انبوه همسرایان می‌خوانند:

«تو رود، رود جنگل پاییز  
ما در تو بارها به نهایت رسیده‌ایم»

آه این صدای دور  
چنگ نسیم و جنگل - شاید  
شاید صدای گردش آن سبزه گلی است که شب را  
از دستهای مادر می‌آویخت.  
از سالهای قحطی می‌آمد  
با رشته شبانه اشکی که می‌گسیخت  
بر آبهای مرده مروارید:  
«ای سال برنگردی، ای سال»

و سال بازگشت  
وان حلقه خمیده به ناگاه  
سرتاسر عصا را پیمود  
و خاک ماند و دایره داغ

اسب از میان جنگل  
شب از درون دایرهٔ سبحةٔ سیاه  
انبوه همسرایان می خوانند:  
« آه ای کهن ترین زخم »

شب از میان زخم گذر می کند.

تابستان ۴۸

## **Upon the Dead Waters of Pearl**

Your name was inscribed on the earth  
and the earth was wounded.

When the horses of every night with the falling saddle  
pass through the meadows of the wound,  
the myriad choir chants:  
"You river of autumn woods, in you  
we've reached the ultimate many a time"

Ah, this distant sound,  
the lyre of the breeze and the woods,  
may be the sound of rotation  
from the rosary of clay  
that hung the night from the mother's hands.  
She came from the years of famine  
with the nightly thread of tears running  
upon the dead waters of pearl:  
"Oh years, may you never return!"  
Yet the year returned  
and the crooked ring of a sudden  
dropped all along the stick  
and there remained the earth and the hot circle.

The horse from within the woods,  
The night from within the circle of the black rosary,  
The myriad choir sing:  
"You oldest of wounds."

The night passes through the wound.

## تکوین

در آغاز جهان آبی نبود  
تو در آن نگرستی  
و آسمان،  
ابرش را بارانید  
و دریا،  
طوفانش آرامید

چشمانت را از من مگیر  
تا اندوهم را بگریم

بهار ۵۰